بررسی

فلاسفه هم دیوانه فوتبال‌اند

توپ را بگیرید، وارد دروازه کنید و فقط از دست‌هایتان استفاده نکنید. به همین سادگی. این رسم بازی فوتبال است و شاید یکی از محبوب‌ترین بازی‌های جهان که کارکردش مثل حادو است. تقریبا کسی از افسون آن در امان نیست؛ از زن و مرد، بچه و کهنسال. از مردم عادی کوچه و بازار تا روشنفکران، طبقات و اقشار مختلف، همه و همه. معمولا عقل سلیم می‌گوید اگر اهل تفکر و اندیشه‌اید، اگر درگیر فلسفه‌اید، باید مخالف فوتبال باشید. انگار که این دو مانعه‌الجمع‌اند. این گزاره در کشور ایران نیز مشتری فراوانی دارد. حالا کتابی نسبتا حجیم منتشر شده درباره فوتبال که آن را چهل فیلسوف آکادمیک معاصر از بازنده کشور مختلف نوشته‌اند و توسط مشترک همه‌شان، علاقه شدید و گاه دیوانه‌وار به فوتبال است: «فوتبال و فلسفه». کتاب حاضر مجلد پنجاه‌ویکم از مجموعه عظیم «فرهنگ عامه و فلسفه» انتشارات کاروس در شیکاگو آمریکا است که در سال ۲۰۱۰ منتشر و سال گذشته به همت نشر مرکز به فارسی ترجمه شد. کتاب را که ورق بزنید، از کیرکگور و ارسطو می‌بینید تا افلاطون و نیچه، کانت و دیوئی و سارتر. همچنین پله و مارادونا. زیدان و رونالدو و مسی و فابرگاس و یکی‌باز. فصل‌بندی کتاب نیز در نوع خود جالب است. با «کرم‌کردن» به جای مقدمه شروع می‌شود و در شش بخش «نیمه اول: طبیعت بازی»، «بین دو نیمه: قوانین نانوشته»، «نیمه دوم: بازی زیبا»، «وقت اضافه اول: هواداری»، «وقت اضافه دوم: فوتبال و جامعه» و «ضربات پنالتی: کار به پنالتی می‌کشد» سیر تا پیاز فوتبال را از زاویه فلسفی و در جست‌وجوی جیستی و چرایی آن بررسی می‌کند. مثلا نویسنده فصل سوم می‌گوید اگر نیچه امروز زنده بود حتما هوادار آرسنال می‌شد. یا اینکه جیرا دو کل مارادونا به انگلستان که دست او را «دست خدا» کرد، یک معجزه می‌داند. مثال دیگر تحلیل یکی از نویسندگان نیمه اول کتاب است که بکن‌بائر را واجد چهار فضیلت افلاطونی می‌داند. بکن‌بائر بازی نیمه‌نهایی ۱۹۷۰ مقابل ایتالیا را با کفش شکسته بازی کرد. چون آلمان‌ها تعویض‌های خود را انجام داده بودند. آلمان در وقت اضافه نتیجه را واگذار کرد و آن بازی «بازی قرن» نام گرفت. نه فرنگ. نه در چند مقطع از کتاب پای اخلاقیات به میان می‌آید. از جمله در بحث هواداری و هویت در بررسی اینکه در چه شرایطی خطای آخرین مدافع روی مهاجمی که در آستانه گل‌زدن است می‌تواند اخلاقی باشد.

نویسنده بخش اول کتاب می‌کوشد به سوالاتی کلی و متداول جواب دهد. بسه اینکه چرا فوتبال این‌قدر جذاب است؟ چرا بازیکن روی زمین توپ را از یک خط قراردادی خوشحال یا ناراحت شد؟ آیا این اتفاق جهان را به هم می‌ریزد؟ مسلما نه. بالین‌حال، ماجرا صرفا به روشن توپ از خط دروازه خلاصه نمی‌شود و نویسنده دنبال جیز مهمتری است. برای پاسخ به این سوال عناصر درام و بازنمایی درام زندگی واقعی در فوتبال را بررسیده می‌کند. مصداق این قضیه امکان بی‌عدالتی بازیکنان‌تاپدیر در فوتبال است که به نحو حیرت‌انگیزی رنگ واقعیت به خود می‌گیرد. نمونه بارزش همان گل «دست خدا» است که با یک خطای عدد گرفته‌شده سرنوشت بازی حساس آرژانتین و انگلیس در جام جهانی ۱۹۸۶ را تعیین کرد؛ و در واقع دست مارادونا بود. در نظر نویسنده بخش اول، آنچه هم چیزی شبیه زندگی رخ داده؛ کمی بدشانسی، یک بی‌عدالتی بدون کیفر و بازیکن‌تاپدیر که می‌تواند به شما آسیب برند و در بدترین حالت زندگی‌تان را نابود کند. فقط کافی است در زمان نادرست در جای نادرست باشید. از این‌رو، در فوتبال هم مثل زندگی نه با شانس محض طرف هستید و نه با توانمندی صرف، بلکه درام فوتبال هم مثل درام زندگی آمیخته‌ای است از هر دو.

در دیگر مباحث هم کتاب، مفهوم هواداری است که در چند فصل از جمله فصل چهارم به تفصیل بررسی می‌شود. معمولا گروه‌های مختلف مردم از تیم‌های محبوب فوتبال طرفداری می‌کنند. هواداری موجب برانگیختن هیجانات و عواطف قوی و باعث رفتارهای خاص می‌شود؛ احساس مفرط شادی از گل‌زدن و ناراحتی و حتی خشم از گل‌خوردن. حتی گاه به کوی‌های خفه‌آمیزی دامن می‌زند که باعث مرگ عوام جامعه است. به نظر می‌رسد هواداری از یک تیم بخشی از وجود هوادار می‌شود و در رفتار او تاثیر می‌گذارد. نویسنده این بخش مدعی است این موضوع کمی شبیه اخلاقیات است. به نظر نویسنده «اخلاقیات بیش از آنچه مورد تصدیق فیلسوفان قرار می‌گیرد، به طرفداری از یک تیم فوتبال شبیه است». (ص۲۱۷) در همین راستا، یکی از دیگر نویسندگان کتاب در بخشی دیگر می‌پرسد اگر نیچه طرفدار فوتبال بود، از چه تیمی هواداری می‌کرد؟ او مدعی است «فقط هوادار تیم ملی هیچ کشوری نمی‌شد، حتی تیم ملی آلمان و باشگاه را در مقابل کشور می‌دید». (ص۳۵) نیچه ناسیونالیسم یا ملت‌گرایی را یکی از بزرگ‌ترین آفات مدرنیته می‌دانست. نیچه بیشتر خود را یک اروپایی می‌نامید و به همین دلیل نویسنده اشاره می‌کند که نیچه نمی‌توانست از روی انصاف و وجدان طرفدار تیمی باشد که افتخار آن متعلق به اسم کشوری است که به آنجا تعلق دارد. توصیف نویسنده بخش سوم در حال‌وهوای امروز که همه‌چیز معطوف است به جام جهانی و ترویج آمیال ملت‌گرایانه، از زاویه دید نیچه، بسیار خواندنی است: «در منازعه مدام بر سر دوقطبی «کشور- باشگاه»، وقتی صاحب‌منصبان کسانی که هدف غایی‌شان برنده‌شدن در رقابت‌های بین‌المللی جام جهانی است، استدلال می‌کنند که بازیکنان و لیگ‌ها باید آتیه مطابقات فدراسیون ملی با اتحادیه فوتبال کشورشان باشد. موضع نیچه می‌کمان بر رد رخدادهای بین‌المللی این‌چنینی است. زیرا و برق نمایش‌هایی از این دست در واقع ما را به پرسش چیزی وامی‌دارد که نیچه در بخش نخست «چنین گفت زرتشت» آن را بت نیز می‌نامد. دولت از نظر نیچه «خونسردترین هیولاست. نیز به خونسردی دروغ می‌گوید و این دروغ به آرامی از دهانش بیرون می‌آید که ملت یعنی من. این یک دروغ است». جام جهانی شاید بیش از هر رویداد ورزشی دیگری بازتابنده تعریف جوبت طرفداران به ملت ملت هاست. جایی که تیم به ملت ملیت. پرسش این بت هیولاوار دروغین را جاودانه می‌کند. نیچه باشگاه را به کشور ترجیح می‌داد». (ص۳۵)

فوتبال و فلسفه
تد ریچارد
ترجمه: عیسی عظیمی
ناشر: مرکز
چاپ اول: ۱۳۹۶
قیمت: ۴۵۰۰۰ تومان

گفت‌وگو با سایمون کریچلی درباره فوتبال، فلسفه و کتاب جدیدش

فوتبال؛ ضد ملت‌گرایی، علاج بیگانه‌هراسی

ترجمه: سپهند ستاری

کتاب آخر سایمون کریچلی سال گذشته منتشر شد. کتابی درباره فوتبال: «وقتی به فوتبال فکر می‌کنیم به چه فکر می‌کنیم». او در گفت‌وگویی که درباره این کتاب با «لس‌آنجلس‌تایمز» داشت، از علاقه‌اش به فوتبال، به باشگاه لیورپول و هواداران دوآتشه فوتبال می‌گوید. کریچلی هوادار منعصب باشگاه لیورپول در لیگ برتر انگلستان است. ولی درکریی او با فوتبال فراتر از باشگاه و کشور می‌رود و از روح جمعی و سوسیالیستی فوتبال می‌گوید. از آنچه فوتبال برای فلسفه دارد. فوتبال محبوب‌ترین بازی سیاره ماست و هواداران بی‌شماری در سراسر جهان دارد. اما در فوتبال چه هست که همه را وادار می‌کند به تماشایش، به بحث‌های بی‌پایان دربارهاش و حتی فکرکردن به آن؟ به دلیل آنچه فوتبال از طبقه، نژاد و جنسیت می‌گوید؟ به دلیل مسائل ملی، جغرافیایی و قبیله‌ای‌مان؟ در نظر کریچلی، به دلیل همه این‌ها و حتی بیشتر. او در این کتاب نشان می‌دهد فوتبال درباره هر یک از این موارد چه می‌تواند به ما بگوید و چگونه هر یک بر نحوه تفسیر ما از فوتبال اثر می‌گذارد. در عین اینکه اینها نظام جدیدی از زیباشناسی می‌سازند که می‌توان در تماشای یک فوتبال زیبا از آن بهره برد. کریچلی فوتبال را تصویری از جهان می‌داند. تصویری همزمان از نهبترین‌ها و بدترین‌های آن. او در این کتاب فوتبال را «باله طبقه کارگر» می‌نامد، همان‌طور که فلسفه را دغدغه‌ای پولترنی می‌داند نه فعالیت نخبگان در برج عاجشان. در روزگاری که چندان در فوتبال را موضوعی می‌دانستند که چندان به کار تحلیل فکری نمی‌آید و ارزش پژوهش فلسفی فلسفی صادق‌اند. موضوعاتی کلی مثل قضا، زمان، شور، عقل، زیباشناسی، اخلاقیات و سیاست - در نهایت درباره فوتبال نیز صادق است، آزابن‌ور. کریچلی می‌کوشد مخاطب را قانع کند که فلسفه نمی‌تواند درکی از فوتبال به ما بدهد ولی فوتبال می‌تواند درکی از فلسفه و معنای انسان‌بودن در جهان به ما عرضه کند.

■ شما درباره موضوعات مختلفی کار کرده‌اید؛ از دیوید بوئی گرفته تا خودکشی، امانوئل لویناس، هملت و والاس استیونس. چه شد تصمیم گرفتید کتابی درباره فوتبال بنویسید؟

در ۱۰-۱۵ سال گذشته و حتی قبل‌تر، بی‌پرده از شوروشوق‌های اساسی زندگی‌ام گفته‌ام. فوتبال شاید یکی از اساسی‌ترین‌ش است. یکی از قدیمی‌ترین و عمیق‌ترین شوروشوق‌هایم. بله نسبت به دیوید بوئی هم شوروشوق زیادی دارم. اما فوتبال چیز دیگری است. چون گره می‌خورد به مکان - خیال‌پردازی درباره مکان. تنها چیزی که برای خانواده ما ارزش داشت این بود که ما مال لیورپول بودیم. اصل اصلی حیات در این شهر تیم‌مان بود. پدرم یکی از هواداران دوآتشه باشگاه لیورپول بود و یک‌جور کارشناس فوتبال. هر حرفی می‌زدیم به فوتبال ختم می‌شد.

■ شما شیفته هواداران فوتبال‌اید. این کتاب همانقدر به تحقیقی است درباره فرهنگ فوتبال، درباره خود فوتبال هم است. چه نسبتی میان این فرهنگ و، به قول شما، سوسیالیسم فوتبال هست؟

کشور بریتانیا در دهه‌های پس از جنگ جهانی دوم یحتمل کشوری سوسیالیست یا سوسیال‌دموکرات بود. قبل از اینکه مثل برق‌وباد به دست مارکارت تاچر و آنها که بعد از او آمدند ویران شود. در چنین کشوری فوتبال را می‌توان آخرین بقایای آن آرمان سوسیالیستی دانست. یک بازی که به اجتماع بها می‌دهد. همه با هم در آن برابرند و هرکسی حق دارد چیزی بگوید. نوعی سوسیالیسم در خود بازی فوتبال هست - نام قدیمی‌تر آن «فوتبال انجمنی» بود - و نوعی سوسیالیسم هست که به فرهنگ حول این بازی برمی‌گردد. فوتبال گنجینه‌ای است برای یک‌جور احساس همدلی. این حس که ما همه با هم هستیم. بازیکنان می‌آیند و می‌روند... ولی هواداران مدت‌زمان بسیار زیادی می‌مانند، و بیاد و خاطره‌ای از تیم دارند. آنها آرشیو و کتابخانه تیم‌شان هستند.

■ شما درباره «لحظه‌های خاطره‌انگیز» یک تیم نوشته‌اید که هواداران با آن‌ها زندگی می‌کنند. آیا دمی که هوادار هیچ تیم خاصی نیست می‌تواند یک هوادار واقعی باشد؟

قطعا. آدم‌ها می‌توانند هرطور دلشان می‌خواهد بازی را تماشا کنند. دو نوع هوادار داریم: یکی هوادار فصلی و مناسبتی است که ممکن است از جشن‌های مسابقات چهار سال یک‌بار مثل جام جهانی و یورو خوشش بیاید. دیگری فرهنگ هواداری پیگیر است که بیشتر برمی‌گردد به حس نیرومند پیوند مداوم با یک تیم. یک پدیده یک مکان، با یک تاریخ. طبق ذات بازی فوتبال، هر دو تیم نمی‌توانند برنده شوند. بیشتر تیم‌ها بناست ببازند. پس هواداری یک تیم و متخصص تاریخ آن تیم بودن یعنی درس شکست و ناامیدی آموختن. ناامیدی عنصر تشکیل‌دهنده فوتبال است. اما امید هم هست - امیدی فراتر از عقل و منطق. امیدی در عین ناامیدی. شاید فرق بین هوادار مناسبتی و هوادار پیگیر واقع‌بینی هوادار پیگیر باشد. هواداران پیگیر می‌فهمند که شاید پایان بدی در کار باشد. و بنا نیست چیزی ببرند و باشگاه هم بد اداره می‌شود. ولی پای تیم‌شان می‌مانند. چون هوادار یعنی همین. نکته جالب توجه درباره فرهنگ هواداری سبک‌وسنگی است که این فوتبال را از تسلی به تسل شکل متفاوتی می‌کند.

■ آیا حتی دو دسته گذشته کنناری حول فوتبال با یرقه است؟

بله. وقتی من دانشجو بودم فوتبال چیز پیش‌پاافتاده‌ای به شمار می‌آمد که ارزش بحث‌کردن نداشت. ولی امروزه فوتبال موجود کاملا متفاوتی است. گفتاری حول آن در حال شکل‌گیری است و کلی بیننده در سرتاسر جهان دارد. فوتبال نزدیک‌ترین ورزش جهان است و توجه زیادی به خود جلب می‌کند. مطالب اینترنت سطح بالایی از گفتار درباره ورزش ایجاد کرده که بسیار متفاوت با بازی انگلیسی است و ما بر از دهه ۱۹۸۰، از زمانی که من دانشجو بودم. هنوز که هنوز است عاشق فوتبالم - و به‌خصوص باشگاه فوتبال لیورپول. آن‌موقع در انگلستان تنها مطالب موجود درباره فوتبال را می‌توانستید در صفحات آخر روزنامه‌های قطع‌متوسط پیدا کنید. از وقتی کتاب نیک هورنبی، «اوج هیجان»، در سال ۱۹۹۲ منتشر شد نوشته‌های جدی فوتبالی رشد چشمگیری داشته است.

■ عجیب‌ترین چیز کتاب برای من این است که در جمله معترضه کوتاهی در بیشگفتار اذعان می‌کنید که واژه «ساکر» را دوست دارید با شاید هم این واژه را ترجیح می‌دهید.

بله، به یک معنا «ساکر» اجتماعی‌تر است. «ساکر» (Soccer) مخفف واژه «انجمن» (association) است که در بطن فوتبال است. به دلایل بسیار «ساکر» دقیق‌تر است. نه فقط چون به انجمن - به سوسیالیسم - اشاره دارد به آن علاقه‌مندم، بلکه چون ساکر بازی‌ای است که با تمام بدن بازی می‌شود. نه فقط با پاها.

■ آمریکا برای افزایش محبوبیت فوتبال در این کشور چه باید بکند؟

پاسخ‌های زیادی می‌توان به این سوال داد، یکی اینکه باید محبوبیت بازی فوتبال در میان لاتین‌تبارها را به جریان اصلی فوتبال کشاند. این اتفاق می‌تواند اثر سیاسی عمیقی داشته باشد. من وقتی به تیم محبوبم فکر می‌کنم، می‌دانم بهترین بازی‌مان یک برزیلی است [منظور فیلیپ کوتینیو است که در زمان لین مصاحبه در لیورپول بازی می‌کرد] و دومین بازیکن خوب‌مان یک مصری. اگر تیمی که عاشقش هستید و هر هفته بازی‌اش را تماشا می‌کنید پر از بازیکنان خارجی است، این به شما دیدگاه متفاوتی از جهان می‌دهد. بازیکنان انگلیسی هم در تیم هستند. ولی از تیم‌تان بیشتر حس بین‌المللی می‌کنید.

■ یعنی می‌کوبید بازی فوتبال به‌نوعی احساس بیگانه‌هراسی را سخت‌تر می‌کند؟

بازی فوتبال علاج معرکه‌ای است برای بیگانه‌هراسی. خود بازی فوتبال - یا دست‌کم ایده یک بازی که در آن با پا به توپ ضربه می‌زنید - برمی‌گردد به مایاها و چین باستان. یک بازی هم شبیه به فوتبال در ایتالیا قرون وسطی بازی می‌شد. تا اینکه فوتبال در قرن نوزدهم در بریتانیا مدون شد. به همین دلیل، ما انگلیسی‌ها خیال می‌کنیم این بازی مال ماست، درحالی‌که این‌طور نیست. فوتبال یک بازی است که هرکس دیگری هم می‌تواند آن را بهتر بازی کند.

■ آیا همین قضیه تا حدودی فوتبال را بدل می‌کند به نوعی تکرار بدون آنکه «استسکاهی داشته باشد»؟

بله. و این نکته‌ای است در تقابل با ملت‌گرایی. بی‌معناست که هواداران انگلیسی می‌گویند «فوتبال یک بازی انگلیسی است و ما بر گردن فوتبال حق داریم، چون از اینجا آغاز شده است». خاستگاه فوتبال هیچ اهمیتی ندارد. تاریخ به‌مراتب متنوع‌تر و مرکب‌تر از تجربه فوتبال همان تجربه تکرار مناسک هوادار در فوتبال را می‌توانستید در صفحات آخر روزنامه‌های قطع‌متوسط پیدا کنید. ولی در نهایت، به کمان او، امروز بخش عمده فوتبال کماکان خصلت محلی‌گرایانه دارد. او فوتبال را افیون توده‌ها می‌داند.

بالین‌حال، وقتی به تاریخ شکل‌گیری آنچه امروز به نام فوتبال در سرتاسر جهان می‌شناسیم نمی‌توان ریشه‌های آن را در طبقه کارگر قرن نوزدهم بریتانیا انکار کرد. به‌رغم اینکه در قرن نوزدهم اشراف بریتانیا فوتبال را در سطح بین‌المللی ترویج دادند و به‌رغم اینکه مهاجران موجود در انجمن فوتبال انگلیس کنونی، هیچ بادیوه‌ی فوتبال در فرهنگ عامه ما را متقاعد می‌کند که ماهیت این بازی را همچنان از حدود زیادی عناصر طبقه‌ای، فوتبال، این بازی زیبا، با سطح بالای نمایش در همه ابعاد رسانه‌های توده‌ای، پوشش تلویزیونی و مطبوعاتی، بازی‌های دیدنویی، و توجه بیش از حد شبکه‌های اجتماعی بیش‌ازپیش در معرض توده مردم قرار می‌گیرد. برای فهم ستایش مثل مختلف از فوتبال مقایسه‌های که علیه آنها بسیج شده‌اند، ولی در نهایت، به کمان او، امروز بخش عمده فوتبال کماکان خصلت محلی‌گرایانه دارد. او فوتبال را افیون توده‌ها می‌داند.

گروه اندیشه: در میان متفکران معاصر نظر نابتی در مورد فوتبال وجود نداره؛ برخی به آن خوشبین‌اند و برخی بدبین. برخی از جنبه‌های اشتراکی این بازی می‌گویند و برخی به جنبه‌های سیاسی آن اشاره می‌کنند. برای نمونه، تری ایگلتون، فیلسوف و منتقد ادبی مشهور بریتانیایی، از فوتبال به‌عنوان «دوست عزیز سرمایه‌داری» نام می‌برد و معتقد است مسابقاتی همچون جام جهانی برای تغییر رادیکال از دولت‌های تندروی همچون کامرون بدتر است. از نظر او، جذابیت فوتبال البته در تجربه حس همبستگی است که جامعه مدرن از آن از دمیان دریغ کرد. بازی زیبای فوتبال مایه همبستگی افراد است. آن‌هم نه از سرحد یک هذیان عجیب. ایگلتون البته به درهم‌تنیدگی ابعاد متضاد و گاه متباین فوتبال اشاره می‌کند و معتقد است، در فوتبال می‌توان شاهد طغیان‌های توده‌های خشمگین بود. از آنجا که صاحبان شرکت‌های بزرگ به خرید باشگاه‌ها روی آورده‌اند ممکن است خشم طرفدارانی را دید که علیه آنها بسیج شده‌اند، ولی در نهایت، به کمان او، امروز بخش عمده فوتبال کماکان خصلت محلی‌گرایانه دارد. او فوتبال را افیون توده‌ها می‌داند.

بررسی

فوتبال؛ مخدر یا مهیج؟

بازی فوتبال رخنه کرده و مالک منچستریونایتد شده و کمپانی‌های دولتی خود را برای مخاطبان سراسر جهان تبلیغ می‌کند. لقب «بازنشسته»ها (جلسی) و «شهروندها» (منچستریتی) در نتفاد آشکار با سلطه مالی آنها بر فوتبال انگلیس است. اکنون حتی از تبعیض و تنگ‌نظری در دیگر ورزش‌ها رایج‌تر است. منچستریونایتد، به‌رغم فراز‌ونشیب‌های اخیرش، همواره در بالاترین سطح فوتبال مانده. ولی فروش این باشگاه به مالکوم کلیور، یک تاجر آمریکایی، در سال ۲۰۰۵ از طرفداران اولترافوروارد تاثیر مثبتی بیشتری گذاشته تا فروش جلسی و منچستریتی. فرض‌هایی که به گلیزر و شرکا رسید تا خرید بتوانند ممکن شود به باشگاه مدرن آورد و برای نخستین‌بار در سال‌های اخیر آن را زیر بار قرض برد و هواداران را نگران و عصبانی کند. آنها احساس کردند چیزی بیش از یک کالا نیستند و باشگاه محبوب‌شان ریشه‌های خود را از دست داده. این احساس بیگانگی به شکل‌گیری یک باشگاه نیمه‌حرفه‌ای بازار فوتبال رخنه کرده و مالک منچستریونایتد شده و کمپانی‌های دولتی خود را برای مخاطبان سراسر جهان تبلیغ می‌کند. لقب «بازنشسته»ها (جلسی) و «شهروندها» (منچستریتی) در نتفاد آشکار با سلطه مالی آنها بر فوتبال انگلیس است. اکنون حتی از تبعیض و تنگ‌نظری در دیگر ورزش‌ها رایج‌تر است. منچستریونایتد، به‌رغم فراز‌ونشیب‌های اخیرش، همواره در بالاترین سطح فوتبال مانده. ولی فروش این باشگاه به مالکوم کلیور، یک تاجر آمریکایی، در سال ۲۰۰۵ از طرفداران اولترافوروارد تاثیر مثبتی بیشتری گذاشته تا فروش جلسی و منچستریتی. فرض‌هایی که به گلیزر و شرکا رسید تا خرید بتوانند ممکن شود به باشگاه مدرن آورد و برای نخستین‌بار در سال‌های اخیر آن را زیر بار قرض برد و هواداران را نگران و عصبانی کند. آنها احساس کردند چیزی بیش از یک کالا نیستند و باشگاه محبوب‌شان ریشه‌های خود را از دست داده. این احساس بیگانگی به شکل‌گیری یک باشگاه نیمه‌حرفه‌ای

بسیاری بین اهمیت اجتماعی این بازی و جنبه‌های مختلف زندگی سنتی و مدرن صورت گرفته. کلیسا، شبکه فوتبال، نوعی سرمایه اجتماعی تولید می‌کند که منحصر به اعضای یک جماعت خاص است. جماعتی که در آن احساس جمعی و خیر عمومی برتر از خیر فردی است. فوتبال باشگاهی و هوادار و همه کلیسا را می‌توان مناسک سازمان‌یافته‌ای دانست که ناظران و تماشاگران در آن با خلوص نیت هر هفته یک بار حضور می‌یابند. در این مناسک یک گروه کم هم در استادیوم فارغ و هم در کلیسا حضور دارد. این قضیه نشان‌دهنده نقش سودرخوانی و شعارهای پرشور در میان هواداران باشگاه است و تجربه یک اجرای مشترک در فضای عمومی به آدم‌ها می‌دهد. همین تصور می‌تواند در مورد شکل‌های معاصر تجربه‌های جمعی مثل جشنواره‌های موسیقی صادق باشد. به‌رغم تفاوت‌هایی که میان کالیتوپسیم و جای طرفداری از رنال‌مادرید یا جشنواره‌های موسیقی هست، تعداد آدم‌هایی که در

آیا داور می‌تواند اساسا جایگاهی دیگر داشته باشد؟

مقرداوری

کریم میرزاده‌هری

درصحنه‌بودن. یه صحنه‌ نزدیک‌بودن. دیدن صحنه‌ها؛ این عبارات در عین اینکه قطعاتی تکرارنشونده دارد، تکراری زنان‌اند، اما فاش‌کننده یکی از مسائل اساسی داوری در مسابقات ورزش‌های دسته‌جمعی - خاصه فوتبال - نیز هستند. فوتبال را می‌توان نمونه‌ای سرشت‌نما از گفتمان حاوی چنین عبارات و مسائلی دانست؛ هم در جان‌ جهان امروز را درنوردیده است؛ کوپی هم‌نوایی‌ای هست میان گفتمان فوتبال و جهان امروز. فیفا سال‌هاست که به طرزی مضطرب خواهان یافتن راه‌حلی برای این مسئله و خرده‌مسئله‌های ناشی از آن است؛ چگونه می‌توان خطاهای داوری را به صفر که نه، به حداقل رساند؟ چگونه می‌توان آفساید را با کمترین خطا دید و تشخیص داد؟ چگونه می‌توان گذر توپ از خط دروازه را دید و اعلام کل کرد؟ چگونه می‌توان آن خطایی را دید که در جایی دور از دیدرس داور، مثلا پشت سرش، رخ می‌دهد؟ پس فیفا به تعداد کمک‌داورها عامل انسانی، و نقصان‌های ذاتی او، و آن شکاف‌های بادشده، به یاری تکنولوژی، به صفر رسیده باشد. از آنجا که همچنان بازیکنان حیواناتی گستردانند، هر لحظه این امکان وجود دارد که رفتاری رخ دهد که توسط سیستم تکنولوژیک داوری، قابل شناسایی و تحلیل نیست (در فیلم‌های «تلمی- تخیلی آخرالزمانی» آنجا که ماشین‌ها و الیته روبات‌ها تخیلی‌ترین/ تکامل‌یافته‌ترین حالت خود را دارند، دیده‌ایم که اغلب نشانه‌های هست که توسط روبات قابل شناسایی /خواتش نیست). قانون‌ها و تکنولوژی‌های داوری - چه در هیئت دستگاه‌ها و چه در هیئت کارده‌ها - هیچ‌گاه بسنده نیستند؛ هر روز قانونی نو طرح می‌شود یا تبصره‌ای به قوانین پیشین افزوده می‌شود. هذیان قانون- با تاویل‌های مختلف متن قانون- چون‌بارانه، ادامه پیدا می‌کند؛ یک واقعه از نظر داور الف خطاست و از نظر داور ب نه. نام‌گذاری و کراره‌مندسازی یکی از مکانیسم‌های بنیادین دستگاه (پاراتوسی) داوری است؛ همان‌طور که در بالا به یاسایی بالاخره ساعی (متهم) بر فرد و سیستم نامی بر عمل‌ها نو نهاد تا بتواند بنا به قانون داوری فرامی‌رود.

الیز.. مثلا توپ از خط خارج شود، داور می‌تواند «اعلام کند» که خارج/ اوت نشده است یک نمونه خوب از کنش داوری. و غریب است که همچون خود کنش داوری، و غریب است که همچون خود کنش داوری، و عریب و تماشاگران حیوانی است ایستاده بر دو پا. اما قوه نطق او به شیوای انسانی عمل نمی‌کند؛ تنها راه ارتباط او با بازیکنان، از طریق سوت‌زدن (صدایی فرازبانی) صورت می‌گیرد؛ او موجودی است که زبانش نیز غیرانسانی است؛ سوت. همچون چکش قضایی. هم خشی‌سازی امکان کفتوگو را میان داور و همه یک کنش ناب، کنشی قدرتمندتر از کنش‌های گفتاری.

آیا داور می‌تواند اساسا جایگاهی دیگر داشته باشد؟ و این جایگاه دیگر، آیا آن را دگرباره مقام/ نام داوری اعطا، خواهد کرد (یا بدیدای تمامیا دیگر رخ خواهد داد)؟ و آیا یک مسابقه می‌تواند بدون داور برگزار شود؟ مسابقه بی‌داور، چگونه مسابقه‌ای است (یا ماهیتا به نامسابقه بدل خواهد شد)؟ داوری، عنصر ضروری آن گفتمان/ ساختاری است که به نام مسابقه با رقابت شناخته می‌شود. اگر مسابقه، روح ورزش مدرن است، رقابت، روح نظام اقتصادی/ بازارش است و جنگ، جان سیاست‌اش؛ «آموزه داوری». در چنین جهانی است نگاه داد؛ او در میدان است، و بی‌آنکه بازی کند، شاهدی است بر آنچه در میدان می‌گذرد. وقتی توپ، این عنصر گرد و لغزان، به سمت او می‌آید، او بایستی بدنش را به کناری کشد تا توپ و بازی به رودش ادامه دهند (باید بدنش را از تماس با توپ/آلودگی دور نگاه داد تا همچنان مطهر بماند، و درعین‌حال می‌تواند حرکتش توپ را با دست بگیرد، بازی را متوقف کند و همچنان مطهر باشد.) اما در یک نمونه نوعی، اگر توپی که به اوت می‌رفته، به داور برخورد کند و به درون دروازه بغلتد، گل محسوب می‌شود (تصویری خنده‌دار؛ چراکه اتفاقی کمیک در متن امری جدی/ تراژیک شکافی انداخته است، قسمی معناباختگی داوری). داور ازسویی خارج از بازی است و سویی دیگر درون بازی. ازسویی نباید دخالتی در روند بازی داشته باشد، اما ازسویی‌دیگر این قدم دخالت، به تمامی ممکن نمی‌شود. ازطرفی در بازی است (ادغام)، ازطرفی دیگر در بازی نیست (حذف). به‌این‌ترتیب، با بازنویسی و الیته بازکاوی گزاره‌های مربوط به نحوه جاگیری داور در زمین، به فهم مکان‌شناسانه داور (و امر داوری) برمی‌شویم. یعنی مسئله داور، بلافاصله و ضرورتا مسئله‌ای است مکان‌شناسانه، داور چه جایگاهی چه نویسی را در زمین بازی احراز و اشغال کرده است؟ داور نمونه‌ای است از جایگاه استثنا و استثنایی‌ساز: هر نقطه و برداری از بازی در مقام گراف، اگر با او برخورد و تلاقی داشته باشد، منتفی و خنثی می‌شود. او همچون بقیه بازیکنان لباس ورزشی پوشیده، اما به رنگی دیگر. هرکس بقیه بازیکنان در پی توپ می‌دود. اما بایش به توپ برخورد نمی‌کند. و اگر توپ به او - و حتی دستش - برخورد کند، فقط و فقط در آن لحظه، برای یک آن، جرقه‌وار نقطه اتصالی با بازی شکل می‌گیرد و بلافرنگ از بستاب بی به مقام داوری فراهی‌رود.

اگر، مثلا، توپ از خط خارج شود، داور می‌تواند «اعلام کند» که خارج/ اوت نشده است یک نمونه خوب از کنش داوری. و غریب است که همچون خود کنش داوری، و غریب و تماشاگران حیوانی است ایستاده بر دو پا. اما قوه نطق او به شیوای انسانی عمل نمی‌کند؛ تنها راه ارتباط او با بازیکنان، از طریق سوت‌زدن (صدایی فرازبانی)، صورت می‌گیرد؛ او موجودی است که زبانش نیز غیرانسانی است؛ سوت. همچون چکش قضایی. هم خشی‌سازی امکان کفتوگو را میان داور و همه یک کنش ناب، کنشی قدرتمندتر از کنش‌های گفتاری.

آیا داور می‌تواند اساسا جایگاهی دیگر داشته باشد؟ و این جایگاه دیگر، آیا آن را دگرباره مقام/ نام داوری اعطا، خواهد کرد (یا بدیدای تمامیا دیگر رخ خواهد داد)؟ و آیا یک مسابقه می‌تواند بدون داور برگزار شود؟ مسابقه بی‌داور، چگونه مسابقه‌ای است (یا ماهیتا به نامسابقه بدل خواهد شد)؟ داوری، عنصر ضروری آن گفتمان/ ساختاری است که به نام مسابقه با رقابت شناخته می‌شود. اگر مسابقه، روح ورزش مدرن است، رقابت، روح نظام اقتصادی/ بازارش است و جنگ، جان سیاست‌اش؛ «آموزه داوری». در چنین جهانی است که قدرت، خود را همچون شور حیات، و استعداد، خود را همچون بالقوگی بزرگ می‌کند، استیلا جای سرهم‌بندی از اشغال‌ها می‌کند، و ساختار عمودی جای ساختار افقی را. دیگر مسئله بر سر رندگی، تیم می‌بایستی تاکتیک‌اش را در نسبت با تاکتیک و شیوه بازی حریف، تو طراحی کند تا بتواند از طریق ضعف‌هایش بر او غلبه کند؛ قدرت من، مشروط به ضعف توست. دیگر نبرد، نبردی از برای زندگی - «حقیقت- نیست (همچون نبرد کل آفتابکردن که تو و می‌چرخانند تا مگر رو به آفتاب و فورن‌های آتشینش داشته باشد و یک نقاش را متاثر سازد، یا به‌سان هنرمندی که شده‌هایی او از تن ماده استخرج می‌کند)، بل نبردی است برای کشش دیگری، نبردی ماهیتا کین‌توازانه. اخلاق برآمده از کفتمان معطوف به سبقت اخلاقی است قضاوت‌گرا و واکنشی، به بیانی دقیق‌تر، به قوانین اخلاقی که اخلاق قضاوت؛ این نه فقط مسئله داوری فوتبال که مسئله جهان مدرنیته یاری کند. نویسنده در فصل ابتدایی کتاب، تعریف خاص از واژه هواداری به مخاطب می‌دهد. از نگاه او «هوادار صلن خریدار است و هرکسی بیشتر برای تیمش هزینه می‌کند، میزان هواداری‌اش از تیم بیشتر می‌شود. این هزینه می‌تواند خریدن بلیت استادیوم یا حق اشتراک تلویزیونی مسابقات یا لباس رسمی باشگاه باشد. فوتبال برای هواداران به‌مثابه فضایی برای فراغتی و لذت است که علاوه بر آن بستر مناسبی برای ارائه کالاهای فرهنگی متنوع ایجاد می‌کند. هواداری در فوتبال معمولا مبتنی بر علاقه‌مندی به